

قبل مأمور شده و از ایران خارج شدند.

امروز طرف عصر جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی تشریف آوردند بنده منزل به عنوان دیدن از بنده نگارنده ، قدری دل تنگی اظهار داشت از بی پولی و اینکه اگر پولی بقدمخارج داشت می رفت در حضرت عبدالعظیم متوقف می شد ؛ و دیگر از ملاقات نایب السلطنه مذاکره شد که به نایب السلطنه گفتم صلاح در این است شما اقدام کنید و افتتاح نمائید مجلس را ، جواب داد من در صورتی می توانم این کار را بکنم که متحصنین حضرت عبدالعظیم و سفارتخانه خارج شوند، مردم دکانها را باز نمایند، دیگر آنکه اگر مجلس مفتوح شود این ملت جاهل باز همان و کلاه را انتخاب می نمایند و باز گرفتار همان رنجها و زحمتهای خواهیم بود ، با این جهت بوی خیری از این ملت استشمام نمی کنم . و نیز نایب السلطنه گفته بود یقیناً تبریز به تصرف دولت آمده و ستارخان را پاره پاره کرده اند .

روز جمعه پنجم صفر [۱۳۲۷] - امروز بازارها بقرار هر روز بسته است . مسموع افتاد مشیر السلطنه صدراعظم و قوام الدوله وزیر مالیه از شغل خویش استعفا خواسته اند . طرف عصر جناب شیخ الرئیس کرمانی و جناب ناصر الشریعه کرمانی و جناب آقا میرزا ابوالفضل و آقا شیخ اسمعیل کتابفروش آمدند بنده منزل ، قدری مذاکره شد . مسموع گردید کوجهها و خیابانها را بعلاوه بازار زده اند ، مفاخر الملك وزیر تجارت امروز تجار را وعده گرفته و گفت من قول می دهم تا بیستم ، دستخط مشروطیت را صادر نمایم ، شما هم از فردا بازارها را باز کنید . تجار قول داده که از فردا بازارها را باز کنند و دست از فتنه و آشوب بدارند .

روز شنبه ششم صفر ۱۳۲۷ - امروز بازارها نیز بسته است ، مردم که به مفاخر الملك قول داده بودند که دکاکین را باز کنند به قول خود وفا ننموده .

طرف صبح جناب لطفعلی خان میرپنجه برادر سردار ارشد آمد بنده منزل و گفت امر تبریز نزدیک است بگذرد . عین الدوله در باسج سه فرسنگی شهر اردو زده است و سردار ارشد با چهار سردار معتبر که رحیم خان و سالار بختیاری و اقبال السلطنه ماکوئی و صدخان و خودش باشد ، اردوی دولتی را که بیست و پنج هزار نفر باشند پنج قسمت نموده و هر قسمتی را به کسی واگذار نموده و خودش در قسمت خود پیش رفته ، و متوالیاً تلکرافات فتح این سردار رشید مخا بره می شود ، و توپها را پیاده کرده و از جایی بالا برده که مشرف به سنگرهای ملتی است ، به این جهت نزدیک است که از عمل تبریز فراغت حاصل کنند و سردار ارشد به طرف رشت حرکت کند . و گفت اعلیحضرت شاهنشاه محال است مشروطیت را بدهد . و خیلی از بی پولی دولت نقل کرد و گفت اگر پولی به شاه برسد تا صد هزار نفر اردو تشکیل خواهد داد . پس از اظهار محبت و دوستی رفت . امروز کاغذ مجدداً اسلام

از اسفهان رسید سلامت بوده است .

امروز طرف عصر رفتم بیرون ، میرزا محمودخان کرمانی را دیده ، گفت خراسان و همدان منشوش شده است و قوای دولتی در خراسان به دست ملت افتاده است . جناب معین الذاکرین را دیدم گفت مجدالاسلام و میرزا ابراهیم خان و صدالانام و شاهزاده محمدجعفر میرزا با نهایت بی شرفی مأمور اسفهان شدند .

رفتم به خانه جناب آقا میرزا ابوالقاسم ، ایشان مذکور داشتند صدراعظم گفته است آذربایجان مفتوح و سنارخان را کشته اند ، و نیز گفتند مجدالاسلام فرار کرده است زیرا دولت خواسته است او را بگیرند . گفتیم اولاً آنکه مجدالاسلام در مقام دولت کوتاهی و تقصیری نکرده است ، ثانیاً آنکه بواسطه آنکه برادرش منشی قونسلخانه روس است کسی متعرض او نمی شد و سفارت روس مخصوصاً از او همراهی دارد ، ثالثاً آنکه امروز مجدالاسلام از پستخانه ماهی ده تومان می گیرد پس از طرف دولت او موظف بود و ترسی از دولت نداشت و دیگر آنکه مجدالاسلام بارها از ملت بد می گفت ، رفقایش نیز چنین بودند . باری در آنجا خیلی مذاکرات شد ، از آنجا آمدم بعزم خانه ، در بین راه جناب فخام السلطنه را ملاقات کردم ، تکلیف غلبانی کرد رفتم به خانه ایشان ، اول مطلبی که گفت این بود که از خط کمپانی تلگراف به سفارت انگلیس شده است که در تبریز فتح با ملت بوده و اردوی دولت را متفرق کرده اند . و نیز اعلانی که مطبوعه ژلاتین بود و به عنوان راپورت رشت طبع شده بود دادند به بنده ، اگر چه مضمون آن را سابقاً درج کرده ام ولی چون این راپورت بعضی خصوصیات را محتوی بود لذا عین آن را درج می نمایم و هذا صورتہ :

نمبر ۴-۱ ص ۳۲۷

راپورت رشت

عصر یوم دوشنبه ۱۶ محرم سه ساعت و ربع به غروب مانده ، هفت نفر گرجی به ریاست معزالسلطان رشتی وارد باغ مدیریه می شوند (باغ مدیریه جنب شهر و متعلق به مدیرالملک است) . پس از ورود آنها ، ابتداء قراول باغ مخالفت می کند او را تهدید نموده می گذرند ، پس از ورود به باغ به طرف عمارت می روند . سردار افخم و میرزا فتح اله خان وزیر مالیه و اعزازالممالک و مستشار دفتر و سردار همایون و سردار معتمد و حاج میرزا خلیل برادر شریعتمدار مشغول آس بازی بودند و یکنفر پیشخدمت مخصوص هم ایستاده بوده است . حاجی میرزا خلیل که چشمش به معزالسلطان می افتد از ورود او به این عده گرجیها خائف شده فوراً بیرون می آید ، سردار همایون و سردار معتمد هم بیرون می آیند ، سردار افخم از این حرکت وحشت نموده از اطاق بیرون دویده

خود را به روی پای معزالسلطان انداخته می گویند هر چه بخواهید می دم از قتل من بگذرید . معزالسلطان با عصای خود او را کنار نموده ، فوری از طرف کرجی ها چند گلوله به او می زنند و به درك واصل می شود . مستشار دفتر و اعزاز الممالك و آن پیشخدمت مخصوص هم به سردار ملحق گردیده رهسپار دوزخ می گردند ، ولی وزیر مالیه چون در فضای بیت التخلیه رفته بود جان به سلامت در می برد .

این بود واقعه باغ مدیریه ، اما در شهر قبل از وقوع این واقعه ، چهل و پنج نفر از مجاهدین کرجی روسیه به ریاست میرزا محمد علیخان تبریزی و میرزا حسین خان کسمائی رشتی ، اطراف عمارت حکومتی ایستاده بودند و حین وقوع واقعه ، حمله به ارك می برند . از طرف قزاق و سرباز به مجاهدین شلیک نمودند (عده نظامی قریب هفتصد نفر بوده لیکن زاید بر دویست نفر در ارك حاضر نبودند) و نهایت مقاومت را هم نمودند اما مجاهدین با شدت و حرارت مشغول مدافعه می شوند ، جماعتی از اترک و اهل شهر و ارامنه به آنها ملحق شده مشغول مدافعه می شوند . چون اهل ارك کار را سخت دیده سه تیر توپ « شربل » به طرف جمعیت خالی می کنند ، لهذا کرجی ها با « پومپ » ارك را آتش می زنند ، چون جمعی هم تلگرافخانه را سنگر نموده بودند مجبوراً به آنجا « پومپ » انداخته آتش می زنند ، لهذا اهل نظام هم ترك سلاح نموده تسلیم می شوند و امنیت به آنها داده می شود ، اهالی ارك اناثاً و ذکوراً فرار کرده به خانه کربلائی غلامعلی گالش فروش پناهنده شدند . فردای آنروز مجاهدین آنها را به خانه حاجی شیخ قاسم که از آقایان است بردند زیرا که این خانه به اجاره عروس میرزا محمد علیخان وکیل رشت بوده و در آن روز که این واقعه اتفاق افتاد عروس میرزا محمد علیخان در ارك مهمان بوده و جزو فراری ها به خانه کربلائی غلامعلی رفته بود . فردای آنروز آنها را به خواهش خودشان آنجا می برند و سپهدار اعظم پس از چند روز اسباب حرکت آنها را فراهم نموده حرکت به سمت طهران کردند ، چون عیال سردار به قونسلخانه روس ملتجی شده آنها هم چند نفر غلام به همراه او به سمت طهران فرستادند .

عده مقتولین تحقیقاً معلوم نیست ، سی و پنج نفر می گویند . تمام مدت جنگ دو ساعت و نیم بیشتر نبوده . تمام دولتیان تسلیم شده امنیت گرفتند . قریب دو هزار تفنگ از دولتیان گرفته شده است ، سیصد قبضه پنج تیره است . نمش سردار و سایرین را چهار نفر حمال به قبرستان خواهر امام برده دفن کردند و دو نفر از مجاهدین هم که مقتول شده بودند با نهایت احترام جنازه

آنها را برداشته ، تمام اهل شهر مشایبت نموده محترماً مدفون داشتند . فعلاً رشت در نهایت امنیت است و انجمن مفتوح است ، صورت اسامی و کلای انجمن از این قرار است : حاجی میرزا محمد رضا - وکیلالتجار - حاجی شیخ حسن - میرزا اسداله خان - آرتون مسیحی - مهدی حاجی آقا - حاج محمد آقای تبریزی - آقا سید عبدالوهاب .

غیر از این انجمن ، دو انجمن دیگر هم منعقد است یکی به اسم کمیته ستار و یکی هم کمیون جنگ و این کمیته حکومت بر سایرین دارد . برای مخارج جنگ فعلاً قریب يك كرور تهیه کرده اند ، نظم شهر در عهده کمیته نظام و به ریاست منتصرالدوله است ، تذکره عبور هم از کمیسیون جنگ داده می شود ، فعلاً تا نقلور که هشت فرسنگی شهر است سنگر دارند و سواره و پیاده منتظماً هستند ابدأ خوفی از مأمورین دیوان ندارند ، در بین راه در دو نقطه محترماً از مسافرین سؤال می کنند کجا می روید و از کجا می آئید ، اگر تفنگی داشته باشد کسی با کمال احترام از او می گیرند . سنگر نقلور به ریاست عمید السلطان برادر مغز السلطان و سنگر دویم به ریاست آصف الملك . شبها در شهر تا صبح مجاهدین می گردند و حکومت نظامی است . ابدأ کسی حق تفنگ خالی کردن ندارد .

خلاصه این است که فعلاً آزادی صحیحی در رشت هست ، از طهران هم اخبار خوب شنیده می شود آقا شیخ مهدی پسر شیخ ناری و آقا سید یعقوب شیرازی و آقا سید عبدالرحیم خلخالی نگارنده روزنامه مساوات در اینجا هستند و کمیسیون تشکیل یافته مرکب از بیست و دو نفر ، و ترتیبات شهری راجع به آنها است .

وقایع طهران

ده روز است بازارها بسته ، در مردم هیچانی هست ولی از کسبه ، توتون فروشها و کلاه دوزها و جماعت سمسارها با نهایت بی شرفی باز می کردند . چند مرتبه از طرف مجاهدین طهران به آنها اطلاع داده بودند که اگر شما بخواهید دکاکین خود را باز کنید با پومپ دکاکین شما را خراب کرده آتش می زنیم ، ولی حضرات متقاعد نشده و باز می کردند . روز یکشنبه ۲۹ محرم برای نمونه و چشم ترس آنها یکمقدد پومپ بسیار کوچک در مقابل بازار سمسارها در نزدیک سه راه دواتگرا زدن ، دکان فشنگ فروشی که در آن نزدیکی بود قددی خراب شد و سقف بازارهم شکست خورده تمام سمسارها از ترس فوری بسته فرار کردند . تمام قزاق و سربازان گشتی از ترس هر يك به سمتی فرار می کردند ، و جمعیت

هم در آن موقع زیاد بود و هر کس به طرفی می‌دوید ، ولی دولتبان از برای اینکه سایرین نترسند و شهرت نکند ، شهرت می‌دهند که دکان باروت فروش آتش گرفته و صاحب آن دکان را هم گرفته‌اند که تو مخصوص دکانت را آتش زدی ، در صورتی که ثلث دکان او از ضرب پومپ بیشتر خراب نشده است .

آستارا - اهالی آستارا بواسطه قرب جوار رشت به اهل رشت تاسی نموده‌اند ، اخبار صحیحه آنجا عنقریب می‌رسد و به عرض قارئین خواهد رسید . اردوی مغلوب که به رشت می‌روند گویا وارد قزوین شده‌اند ولی در آنجا گویا اقامت نمایند .

این بود عین اعلان ثلاثینی ، بعد از مذاکرات دیگر برخاسته آمدم به منزل . روز یکشنبه هفتم صفر ۱۳۲۷ - امروز صبح آقا شیخ اسمعیل کتابفروش آمد و گفت بازارها بسته و مردم در فکر آذوقه و جمع آوری خود می‌باشند ، در باغ شاه و اطراف متجاوز از پنج هزار نفر نظام جمع شده‌اند . و نیز گفت می‌گویند عین‌الدوله را در تبریز گرفته‌اند ولی گفته است ، از کشتن من فایده‌ای برای شما نخواهد بود بلکه از بقای من ممکن است فایده بگیرید و من در این ده ماهه با اینکه همه گونه حکم داشته‌ام کاری بر خلاف ملت نکرده‌ام ، لذا او را رها کردند ولی سایر سردارها را کشته‌اند و اردو را متفرق نموده‌اند .

امروز واقعه نجف را شنیدم که دو طایفه شمرد و کزرد بهم ریخته و در بین هفتاد الی هشتاد نفر از طلاب و چند نفر از مجتهدین کشته شده‌اند و جناب آخوند ملا کاظم هم تشریف برده‌اند به کربلا ، ولی صحت و سقم و تفصیل این واقعه را در موقع و محل خود می‌نویسم .

طرف عصر جناب حاج محمد خان و جناب حاج جلال الممالک آمدند بنده منزل . آقا شیخ اسمعیل کتاب فروش نیز آمد ، از واقعه رشت خیلی تعریف و تمجید کردند از قرار معلوم سپهدار صد و پنجاه هزار تومان پول حواله داده است به ملاکین برای مصارف جنگ ، بیست و پنجاه هزار تومان حواله به امین‌الدوله کرده است . امین‌الدوله حضور اعلیحضرت تشکی کرده است ، اعلیحضرت فرموده است من در عوض از املاک سپهدار برداشته و به شما می‌دهم ، ولی گویا سفارت روس املاک سپهدار را برای طلب بانک توقیف کرده است ، سی هزار تومان هم حواله به سید رضی رشتی کرده‌اند ، حواله ده هزار تومان نیز به سردار منصور کرده‌اند ، مراعات از سردار منصور گویا بواسطه ضرر چهل هزار تومان بوده است که داده است به دولت .

مسموع شد از حاج جلال الممالک که شبنامه‌های متعدد در این ایام انداخته‌اند ، از

آن جمله نوشته‌اند تا دهم این ماه سپهر می‌کنیم اگر مشروطیت را ندهند از یازدهم شروع به کار می‌کنیم. و نیز نوشته بودند ملت خواهان و مشروطه طلبان در بازارها و خیابانهای معروف ظاهر نشوند و هر کس در خانه خود یک پارچه قرمز حاضر کند که علامت ملیت و بیرق مشروطیت خواهد گردید.

و نیز مسموع گردید عین‌الدوله را در تبریز گرفته و او را بند نهاده [اند]، ولی عین‌الدوله گفته است کشتن من برای شما فایده ندارد و بلکه از نگهداری من بر ملت فواید بسیار خواهد بود و انکهی من در این مدت با اینکه همه گونه مأمور بودم اقدام به کاری نکردم و هم‌ماش ملاحظه نمودم حالا خوب است شما هم ملاحظه داشته باشید، به این جهت او را رها نموده‌اند. بعضی هم می‌گویند ستارخان را کشته‌اند و شهر تبریز را فتح نموده‌اند و فاتح هم سردار ارشد بوده‌است. بعضی هم می‌گویند سردار ارشد را کشته‌اند، لکن بنده برادر سردار ارشد لطفعلی خان را ملاقات نمودم شهرت را تکذیب نمود و گفت سردار ارشد فاتح بوده است.

روز دوشنبه ۹ صفر^۱ - امروز طرف صبح لطفعلی خان برادر سردار ارشد آمد درب خانه که با هم برویم منزل حاج جلال الممالک، لذا با هم رفتیم. حشمة الممالک هم بود، تا عصر آنجا بودیم مذاکراتی که شد از این قرار است:

حشمة الممالک گفت دیشب را منزل آصف الممالک بودم، در بین صحبت‌هایی که داشت این مسئله را گفت که شما اهل نظام و نوکر دیوان، یا این لباس را از خود خلع کنید و نشان نوکری را بر دارید یا آنکه در کوچه و بازار و خیابان هر کس را دیدید که کلمه مشروطه را بر زبان می‌آورد او را فوراً گرفته به مجازات برسانید، ده نفر را که مجازات دادید دیگر احدی نمی‌تواند خیال مشروطیت را بنماید. خیلی تعجب کردم از آصف الممالک.

دیگر آنکه عین‌الدوله تلگراف کرده است که حسن خان برادر ارشدالدوله که جوانی است بین بیست الی بیست و دو سال، فتح نمایانی کرده است و یک روز سوار اسب به شخص خود بدون معاون حمله آورده است به یک سنگری از سنگرهای شهر، فوج دماوند که دیدند این جوان تنها رفت آنها هم متابعت او را کرده حمله آورده‌اند، به این جهت سنگر را گرفته‌اند. در هر صورت عین‌الدوله تا کنون از احدی به این طور تعریف نکرده بود، سپهسالار گفته است من از چشم‌های این جوان بارها معاینه می‌دیدم شجاعت و تهور را. دیگر آنکه فرمان‌فرما پولی فرستاده است برای متحصنین حضرت عبدالعظیم و شاه فهمیده است. و نیز به شاه عرض کرده‌اند که اگر فرمان‌فرما رفته بود به اسفهان مانند سپهدار می‌شد. درباب قتل شیخ علی زک این قسم نقل کردند که در انزلی او را گرفته

بودند و می‌خواستند او را بکشند ، آقا سید یعقوب شیرازی مانع شده است ، او را آورده‌اند به رشت و در مجلس و تصمیمات او را مدلل کرده بر حسب قانون او را به‌دار زده تیر باران نموده‌اند (ولی نمی‌دانم چه قانونی بوده) . دیگر در باب مشروطیت گفتگو شد ، گفتند اعلیحضرت تا زنده باشد مشروطیت را نمی‌دهند . دیگر مذاکره نمودند که شریف مکه مشروطیت قبول نکرده است ، در مقام جنگ با دولت بر آمده و هزار [و] پانصد نفر از عسکر عثمانی را بقتل رسانیده است . دیگر در باب نزاع نجف گفتگو شد که عرب عنیزه از جناب حاج سید کاظم حمایت کرده است و جناب آخوند ملا کاظم تشریف برده‌اند به کربلا . آقا شیخ موسی برادر زن حاج جلال‌الممالک گفت جمعی از قفقازیها آمده‌اند طهران و من خیلی را ملاقات کردم . در باب مجدالاسلام و رفقایش مذاکره شد که به تحریک سفارت روس رفته‌اند که جذب قلوب مردم را بنماید به طرف دولت روس .

از خانۀ حاج جلال‌الممالک آدمم به طرف بازار ، بازارها بسته بود جز بازار گلبن‌دک و کلاه‌دوزها و بعضی از ارسی دوزها که باز کرده بودند .

امروز بعضی مذاکرات که کاشف از بلوای عمومی است مسموع می‌افتد . نظام‌السلطنه پسر مرحوم برهان‌الدوله برادر زاده نظام‌السلطنه مرحوم ، وزیر مالیه شده است و گویا پنجاه هزار تومان تقدیم کرده است برای این منصب بزرگی .

روز چهارشنبه دهم صفر ۱۳۳۷ - امروز بعضی دکان‌ها را باز کرده و در بازار قزاق و سرباز مواظبت می‌کردند ولی تجار عموماً و اکثر بزازها بسته بودند .

امروز را رفتیم منزل جناب آقا یحیی ، نهار را آنجا ماندیم تا عصر آنجا بودم ، اخباری که مسموع افتاد از این قرار است : میرزا ابوالقاسم خان نوری حاکم قزوین را در قزوین بقتل رسانیدند و قزوینی‌ها تابع سپهدار شده‌اند . دیگر آنکه شیخ علی رشتی که سال گذشته مدیر انجمن اتحادیه بود و این ایام رفته بود به رشت ، او را کشته‌اند برای اینکه يك وقتی مستبد بوده است . دیگر آنکه صمصام از اصفهان تلگرافی به شیراز کرده است به عنوان شاه از طهران که « جناب آصف‌الدوله ، میرزا علی اصغر خان برادر زن خود را نایب کنید و تا دو ساعت دیگر حرکت کنید و بیایید طهران » ، بی‌چاره آصف‌الدوله به طمع صدارت مسافرت کرده ، لدی‌الورد به اصفهان او را گرفته و حبس کرده‌اند . صحت و سقم این مطالب معلوم نیست ، بعدها تنقیح می‌شود دروغ بوده است . در کرمان هم شورش شده است ولی واقعه را پس از رسیدن کاغذ درج می‌نمایم .

دیگر آنکه آقا یحیی مذکور داشت ، « شخصی محرمانه به من گفت شیخ محسن خان راپرت نویسنده شاه شده است و چون شیخ محسن خان شخص بد ذات کینه جوئی است ، دور نیست بعضی مطالب دروغ را راپرت دهد ، پس ملتفت باشید و از او پرهیز نمایید » .

گفتم من کاری به امورات پلنیکمی ندارم و او را هم بخود راه نمی‌دهم .

از قرار مسموع حاج سید عبدالحسین لاری چند دفعه با اردوی دولتی جنگ کرده است و فاتح و غالب آمده است .

روز پنجشنبه ۱۱ صفر - امروز بازارها به‌قرار هر روز بسته است . طرف عصر جناب ذوالریاستین آمد بنده منزل ، قدری شکایت از ظهیرالاسلام نمود . گفتم صبر کنید ، گفت اگر دوستی دارید از سپهسالار سفارشی برایم بگیرد که اقدام کنید ، جواب دادم من با سپهسالار و دوستان او مرادده و دوستی ندارم ، باجناب آقا میرزا ابوالقاسم هم که مرادده دارم ایشان دوستی با سپهسالار را قطع کرده‌اند پس علاجی جز صبر کردن ندارید .

طرف غروب رفتم منزل جناب آقا میرزا ابوالقاسم ، در آنجا جناب نجم‌الذاکرین را با مختارالسلطنه کاشی دیدم . مذاکراتی شد ، جناب نجم طرفداری از استبداد کرد و جناب مختارالسلطنه طرفداری از مشروطه . در آنجا مسموع افتاد سپهدار را کشته‌اند .

نظام السلطنه از وزارت مالیه معزول گردید . گویا تقدیمی او را از بابت بدهی و بقایای او قبول کرده‌اند و از قوام‌الملک بیست هزار تومان گرفته‌اند دوباره به او داده‌اند . شنیدم تمام وزراء تلگراف کرده‌اند به‌دشت که اگر مالیات به سپهدار بدهید یکشاهی قبول نمی‌شود . گویا عمل قتل اسمعیل خان با سفارتخانه در پانزده هزار تومان و بقولی در پنج هزار گذشته است . وضع شهر امروز بهتر است از روز قبل ، خداوند چند نفر مفسد را از طرفین ببرد که دولت و ملت آسوده شوند .

از جناب آقا میرزا ابوالقاسم شنیدم که شب گذشته اعلیحضرت دستخط مشروطیت را صادر فرموده‌اند . عموم مردم از بی پولی و بسته بودن دکانین دل‌تنگ می‌باشند، ولی خداوند در باره نگارنده قسمی مرحمت فرموده که اموراتم بخوبی می‌گذرد در حالتی که نه کسبی دارم و نه شغلی و نه از این مخلوق فایده‌ای می‌رسد ، جز لطف و تفضل خدائی چیزی دیگر ندارم .

روز جمعه ۱۲ صفر - امروز نیز بازار بسته ، کشتن حاکم قزوین دروغ بوده است . وزارت مالیه نظام السلطنه برگشت ، باز راجع به قوام‌الدوله شد ، چه تقدیمی نظام السلطنه را بابت بدهی او قبول کردند ، بیست هزار تومان هم از قوام‌الملک گرفتند . از تبریز تلگراف تبریک به رشت و اصفهان و از رشت و اصفهان به تبریز کرده‌اند . ارشادالدوله را بعضی گویند از اسب افتاده پایش شکسته است ، بعضی گویند او را کشته‌اند .

امروز يك خبری از جلد سیزدهم بحار که نوشته بودم نشان آقا شیخ علی ناصر الشریعه و حاج میرزا ابوالفضل داده ، مناسب این است این خبر را در این مقام درج نمایم و هو هذا در صفحه ۱۶۵ :

عن ابی‌جعفر (ع) انه قال : کانی بقوم قد خرجوا بالشرق یطلبون

الحق فلا یعلونه ثم یطلبونه فلا یعلونه ، فاذا رؤذک ، وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعلون ماسألوا ، فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم قتلاهم شهداء ، اما انی لو ادرکت ذلک لا بقیت نفسی لصاحب هذا الامر .

در جلد سیزدهم بحار به اسناد معتبر روایت می‌کند از ابی‌جعفر (ع) اینکه آن حضرت فرمود : گویا می‌بینم طایفه‌ای را از مشرق زمین که خروج کرده‌اند و مطالبه می‌نمایند حق را ، پس به آنها نمی‌دهند . بعد از مدتی باز مطالبه می‌نمایند آن حق را ، پس نمی‌دهند آن را . و هر گاه چنین ببینند می‌گذارند شمشیرهایشان را بر بازوهایشان ، پس آنچه را که خواستند به آنها می‌دهند ، پس دیگر قبول نمی‌کنند آن را تا اینکه بایستند و از دست نمی‌دهند ، آن را مگر به صاحب و آقای شما ، آنچه از این طایفه کشته شوند شهید می‌باشند ، آگاه باش اینکه من اگر درک می‌کردم آن زمان را هر آینه نگاه می‌داشتم خود را برای صاحب‌الامر .

روز شنبه ۱۳ صفر ۱۳۲۷ - امروز بازارها تماماً بسته بود . طرف عصر جناب حاج‌الممالک آمد دیدن بنده ، به قدر دو ساعتی نشسته صحبت داشتیم ، در مسئله پیراهن مذاکره شد و مطلب مهمی مسموع نگردید . دو ساعت بعد از ایشان آقاسید ابوالقاسم خونساری آمد ، قدری نشسته با هم رفتیم منزل جناب آقا میرزا ابوالقاسم ، ایشان هم خبری مهم نداشتند جز غلبه و نصرت آذربایجانی‌ها و مغلوبیت اردوی دولتی . از مطالبی که مسموع شد در خانه جناب آقا ، یکی مسئله آقامیرزا علینقی پسر آقاسید احمد بوده است که شخصی از اهل قزوین دو سه هزار تومان از پدرش دزدیده و آمده است طهران ، آقا میرزا علینقی او را گول زده که با هم برویم به فرنگستان ، به عنوان مشهد حرکت کرده‌اند در بین راه در سمنان موقر السلطنه بر حسب تلگراف آن شخص را گرفته است ، چون پول در نزد آقامیرزا علینقی بوده آقازاده می‌رود به مشهد و از روی عشق آباد می‌رود به بادکوبه و در مراجعت در رشت آقازاده را می‌گیرند . آقازاده تلگراف به طهران می‌کند ، صدراعظم از سفارتخانه تلگرافی به رشت می‌کند و توسط آقازاده ، توسط ایشان را کسی قبول نکرده است لذا جناب آقا میرزا سید محمد از مشهد تلگراف کرده است او را از حبس بیرون می‌آورند ، دیگر معلوم نیست در باب پول با آقازاده چگونه سلوک می‌شود . دیگر آنکه گویا نایب‌السلطنه امروز صبح آقامیرزا سید محمد امامزاده را از سفارت خانه خواسته است که در باب صلح و شرایط با ایشان مذاکره نمایند .

امروز طایفه خیابازها از امام جمعه نوشته گرفته‌اند برای صدراعظم که نان را گران کنند ، دیگر نمی‌دانم صدراعظم قبول کند یا نه ، در هر صورت پولی به امام جمعه رسیده

است . آقا میرزا ابوالقاسم نقل کرد از اعتمادالتولیه که چند روز قبل برادر زاده آقا سید علی آقا را با آقا میرزا محمود قمی بردم حضور شاه ، برادرزاده آقا عرض کرده بود ما که رفتیم در زاویه حضرت عبدالعظیم ، برای این است که ما را به سفارتخانه ببرند . آقا میرزا محمود گفته بود برای این رفتیم که مردم را متفرق نمایم . اعلیحضرت فرموده بود پس اعتمادالتولیه که گفت اینها دولتخواهاند راست گفته بود . و نیز اعتمادالتولیه گفت که آقا سید علی آقا گله کرده بود من برای واقعه توبخانه ده هزار تومان مقروض شده بودم ، اعلیحضرت چرا قرض مرا نداده است و اگر شاه ده هزار تومان را بدهد من از این جمع کناره می‌کنم .

روز یکشنبه ۱۴ صفر - امروز طرف عصر جناب آقا یحیی و جناب حاجی محمد حسن خان آمدند بنده منزل . جناب آقا یحیی گفت شاهزاده فرمان فرما چند روز بود در خانه نرفته بود لکن امروز تلفون کرده او را خواسته‌اند ، بازارها تماماً بسته است .

دیگر آنکه از طرف سفارت چند نفری رفته بودند منزل نایب‌السلطنه ، در باب مشروطیت مذاکره کرده بودند . نایب‌السلطنه گفته بود بعضی فصول قانونی اساسی را تغییر دهند ، حضرات قبول نکرده بودند . دیگر آنکه حکومت کرمان را تفویض به نظام السلطنه کردند ولی مردم کرمان صاحب اختیار را نگاهداشته و مشروطیت را بر قرار کرده‌اند .

دیگر آنکه سردار معتضد بهجت‌الملک را حاکم اصفهان کسره‌اند تا بختیاری چه بگویند . حاجی محمد حسنخان گفت شخصی ارسی دوزی در خانه صنیع همایون ، که از دوستان من است ، اجاره نشین بود پسری داشته است در سن شش ماهه ، طفل غفله می‌میرد او را دفن کرده‌اند . بعد از دو روز و دو شب در حالتی که قبری پهلوی قبر طفل حفر می‌کردند صدائی می‌شنوند بعد معلوم می‌شود سوراخی به قبر طفل شده ، سوراخ را گشاده طفل را زنده دیده‌اند . او را برداشته به خانه پدر و مادر می‌آورند ، پدرش از دکان آمده انعامی معتدبه از طرف پدر و مادر و همسایگان به آورنده می‌دهند . مردم خیر شده ازدحام به خانه طفل می‌کنند ، طفل یک روز زنده بوده ، از بسکه او را دست زده و به مردم ارائه می‌دهند حالت طفل بهم خورده و فوت می‌کند .

دیگر آنکه امروز یک نفر سید همدانی مسمی به سید یحیی با ژاندارم ، که با دو نفر سرباز نزاع داشته‌اند و سید به حمایت سربازها برمی‌آید ، کار منجر به کشیدن اسلحه می‌شود ، سید شش لوله را بلند می‌کند که به طرف خالی کند ، محاذی صورتش که می‌رسد تیر شش لوله در رفته و سید یحیی فوراً مرده است ، مقدرات چه می‌کند .

نان را روز گذشته چهار عباسی فروخته لکن امروز برگشت به هفتصد دینار ، فقراء